

اسطوره شناسی

تهیه و تنظیم:

ابراهیم محمدقلی

اسطوره شناسی

اسطوره از کلمه ایستوریا می‌آید که به معنی جستجو است اما در زبان انگلیسی و فرانسه میتولوژی گفته می‌شود اسطوره داستانی است که اصلش معلوم نیست و حداقل بخشی از آن متکی بر روایات و سنن است. ظاهراً حوادث تاریخی را بیان می‌کند اما تاریخ نیست، عقیده‌ای را توصیف می‌کند که معمولاً این توصیفات با عقاید دینی ارتباط دارد. اسطوره معمولاً یک سرگذشت مینوی است در برابر گیتی. مینوی یعنی دنیای آنسوی مقدس نیز هست ولی گیتی یعنی دنیای ملموس. اسطوره وقایع را آغاز دوران بیان می‌کند در حقیقت همیشه داستان خلقت است. که چطور چیزی بوجود می‌آید و بعد به هستی خود ادامه می‌دهد. شخصیت‌های اسطوره معمولاً ماوراءالطبیعه هستند. دقیقاً مثل یک داستان واقعی عنوان می‌شود و منطق خاص خود را دارد.

دلیل وجودی اسطوره چیست؟

در حقیقت اسطوره واکنشی است از ضعف بشر در مقابله با ناتوانیها و درماندگیها و ... دلیل دیگر آرزوی دست نیافتنی بشر است. خدایان خلق می‌شوند و مبدل به شخصیت انسانی می‌گردند. گاهی نیز پادشاهان و شهپریان به دلیل قدرت زیاد (منفی یا مثبت) به اسطوره تبدیل می‌گردند. در واقع اسطوره تجسم احساساتی است که انسانها برای تقلیل گرفتاریها در خود ایجاد می‌کند. اسطوره‌ها به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

۱- اسطوره‌های صد در صد مینوی

۲- اسطوره‌های نیمه تاریخی و نیمه مینوی

واقعه‌ای کوچک اتفاق می‌افتد ولی بال و پر می‌گیرد و بزرگ می‌شود به این معنی که در طی زمان به اسطوره مجموعه‌ای از عقاید، افکار، مردم شناسی، جامعه‌شناسی و روانشناسی یک ملت. ناگفته پیداست که با تعاریف فوق اسطوره از قصه و داستان جداست.

بن مایه‌های اساطیر

ابتدا شیء مقدسی است بعنوان مثال در میان بدویان مشاهده می‌شود که به مکان یا شی‌ای اعتقاد خاصی وجود دارد ممکن است درخت ، سنگ و ... باشد که تنها افراد خاصی می‌توانند به آن نزدیک شوند .

مانا

یعنی نیروی حیاتی یا دنیایسم . نوعی نیروی روحانی غیبی است و اعتقاد به آن نزد بدویان عمومیت دارد و البته در هر اقلیمی واکنشی خاص دارد به عبارت دیگر در هرشی یا هر فردی قدرت ساکتی وجود دارد که به خودی خود دارای فعالیت است این قدرت مافوق می‌تواند به اجسام دیگر منتقل شود حتی حوادث بزرگ نیز تحت تأثیر مانا بوجود آمده یا تغییر می‌کند .

سحر

تکرار کلمات یا اعمالی است که می‌تواند حوادث خارق‌العاده را تغییر دهد . سحر همواره در تمامی جوامع انسانی وجود داشته و دارد به عبارتی زمانی که تمام درها از لحاظ عقلی و منطقی بر روی بشر بسته می‌شود گروهی از افراد برای تغییر شرایط به سحر متوسل می‌شوند .

فتیش

استفاده از یک قوه مخفی در اشیاء بی جان ، به این صورت که برای شیء خاصی چنان احترامی قائل باشند که فکر کنند برایشان خوشبختی یا بدبختی می‌آورد مثل سنگ ، چوب- استخوان و ... که البته گاه مصنوعی‌اند گاه طبیعی .

شمینیزم

نوع دیگر سحر شمینیزم است یعنی تصرف در قوای فکری و روحی منتها این قوه در اختیار یک نفر است که به آن فرد شمن می‌گویند دقیقاً مانند جادوگر .

نوع دیگر سحر عمومیت بیشتری دارد مثلاً زمانی که همه افراد یک قبیله تصور می‌کنند که مرتکب گناه شده‌اند در نتیجه طی یک سری مراسم آن را به یک حیوان منتقل کرده سپس با آیین‌های خاصی حیوان فوق را قربانی می‌کنند یا گناه را به یک قایق منتقل نموده و آن را غرق می‌کنند .

تفکر دینی در قبایل بدوی

مردمان قبایل بدوی همواره خواهان در اختیار داشتن خدای روحانی بودند اما بعدها به این نتیجه می‌رسند که تنها خواستن کافی نیست باید در مقابل قوای خارق‌العاده اعمال خاصی را انجام دهند که اصطلاحاً اعمال دینی نامیده می‌شود که مهمترین آنها حمد و ثناء، قربانی ، عجز و ناله و تضرع و زاری بود و بعد از تمامی این مراحل فرد خواسته‌اش را می‌طلبید به این ترتیب اولین سرودهای مذهبی بوجود آمد . این اعمال کم‌کم حالت تشریفات بخود می‌گیرد و همه کس نمی‌توانند آنرا انجام دهند به این ترتیب عده‌ای پیدا می‌شوند که مسئولیت انجام این اعمال را بعهده می‌گیرند به این صورت که کم موبدان و روحانیون بوجود می‌آیند نمونه‌های آن شمن و کاهن می‌باشد .

تابو

بوجود آمدن حالت ممنوعیت نزدیک شدن یا دست زدن به برخی اشیاء یا افراد به صورت موقت یا دائمی است مثلاً از نظر برخی قبایل پسر و دختر در هنگام بلوغ حالت تابو دارند اما بعد از این دوره تابو رفع می‌شود .

توتمیسیسم

عبارت است از نوعی عقاید و آداب و رسوم قومی که می‌توان از مذهب و سحر در آن چیزهایی یافت. بشر اولیه با محیط طبیعی خود احساس قرابت می‌کرد او مشاهده می‌نمود که مانند حیوانات غذا می‌خورد، می‌خوابد و تنازع بقاء دارد پس این مکان وجود دارد که با یک حیوان خاص از یک نژاد آفریده شده باشد یعنی یکی از نیاکان آنها هم حیوان بوده و هم انسان که بعدها جانور از انسان جدا شده به همین دلیل فرد مذکور با آن حیوان بخصوص احساس قرابت و نزدیکی می‌کند و البته با حیوانات دیگر این حالت را ندارد. به این ترتیب حیوان فوق توتم آن فرد یا آن قبیله می‌گردد. مثلاً یک قبیله به خرس و دیگری به غزال اعتقاد دارد. توتم هر قبیله برای افراد آن دارای ارزش و قابل احترام است. گاه قبایلی که به یکدیگر حمله می‌کردند توتم همدیگر را از بین می‌بردند. توتم می‌تواند گیاه نیز باشد مثل ریواس، برنج، و ... مثلاً سومریان توتم خرما داشتند.

احترام به مردگان و اجداد

در دنیای باستان تصور فنا و نیستی برای کسی که آن را دوست می‌داشته‌اند و برایش احترام و ارزشی قابل بودند، غیر قابل قبول بود به همین دلیل یاد او را همواره زنده نگه می‌داشتند اما زمانی که خواب اموات خود را می‌دیدند، تصور می‌کردند که زنده است به او جنبه تقدس می‌دادند، برایش زندگی مادی قائل بودند به همین دلیل درون قبور مردگان وسایل زندگی می‌گذاشتند و یا آنها را در خانه‌شان دفن می‌کردند.

اما در فرهنگ‌های گوناگون در سراسر دنیا تصورات متعددی برای مردگان و دنیای دیگر وجود داشته و دارد در شرق احترام و ارزش فوق‌العاده‌ای برای مردگان قائلند مثلاً روزهای خاصی در هفته برای آنها هدیه می‌دهند (خیرات) اما در مناطق دیگر دنیا بخصوص در بعضی از نقاط آفریقا مردگان را از پنجره می‌برند و یا از راه‌های پیچ در پیچ برده تا او را دفن کنند زیرا معتقدند اگر مرده را از در بیرون ببرند مجدداً باز می‌گردد و برای اهل خانه مزاحمت تولید می‌کند.

پرستش مظاهر طبیعت

در طی سالها و قرون متمادی بشر مظاهر طبیعت را مورد پرستش قرار می‌داده است . چرا که بشر نمی‌توانست آنها را کنترل نماید و طبیعت همواره نیروی مافوق نیروی بشر داشته بعنوان مثال دریا - خورشید - طوفان - زلزله و ... اما گاهی اوقات در برخی از نقاط دنیا برای مظاهر طبیعت بت می‌ساختند یعنی بعدها بت پرستی جایگزین مورد بحث گردید و کم‌کم تا جایی پیشرفت نمود که عده‌ای کاهن پدید آمدند تا مراسم مربوط به بت پرستی را انجام دهند .

اسطوره‌های مصری

رود نیل بزرگترین مشخصه کشور مصر است این رود سراسر مصر را در نوردیده و در نهایت به دریای مدیترانه می‌ریزد و برعکس اغلب رودهای دنیا که از بخش فوقانی کره زمین به پایین می‌ریزند رود نیل از بخش میانی کره زمین به بالا منتهی می‌شود این رود به دلایل گوناگون برای مصریان باستان مقدس بود شاید یکی از دلایل آن طغیان این رود در فصول مشخص بود که سبب حاصل خیز شدن دو طرف رودخانه می‌شد و همین رسوبات حاصل از طغیان، اطراف این رود را برای کشاورزی مهیا می‌ساخت . به همین دلیل رود نیل در تحولات تمدنی و فرهنگی مصر نقش اساسی ایفا نمود .

اما در دنیای باستان مصر به دو بخش علیا و سفلی تقسیم می‌شد مصر علیا در بخش جنوبی و مصر سفلی در بخش شمال سرزمین مصر قرار داشت مصر علیا مستقل‌تر بود زیرا در جاهای بسته رفت و آمد کمتر است و به همین دلیل اعتقادات پا برجاتر . اما مصر سفلی چون محل تردد اقوام با فرهنگ‌های گوناگون بود تحولات فرهنگی نیز در آنجا بیشتر اتفاق می‌افتاد . مصر سفلی از بالا به دریا از شرق با بیابانهای پهناور ، در جنوب کوهستانی و در غرب با ریگزارهای وسیع مزین بوده به همین دلیل حالت جزیره پیدا کرده است .

باستان شناسان در دوره حجر به شکارچینی برخورد کرده‌اند که از راه شکار گذران زندگی می‌کردند در دوره نو سنگی نیز به مردمی برخورد می‌کنیم گندمگون که در خانه‌های چوبی و

سنگی زندگی می کنند و از راه شبانی گذران زندگی می کردند اما کم کم مصریان به شهرنشینی رو می آوردند . در دوران باستان، مصر مجموعه ای است از اجتماعاتی به نام نوم . هر نوم مجموعه ای است از دهات و روستاها و تمامی اینها در حاشیه رود نیل می باشند . مردم هر نوم با نوم دیگر روابط اجتماعی ، سیاسی و تجاری دارد هر نوم دارای خدای خاصی است و وقتی نومها با هم می آمیزند مقداری از اعتقادات آنها با هم رد و بدل می شود زمانی که نوها باهم ادغام می شدند از ترکیب دو خدا ، خدای بزرگتری بوجود می آمد اما اگر دو نوم با هم تلفیق نمی شدند خداها با هم ستیز می کردند و هر نوم به خدای خود متعقد بود این مسئله بیشتر بین مصر علیا و سفلی وجود داشته ، ویژگی خدایان مصری داشتن صور حیوانی است و این مرحله ای است از پرستش جانوران و آمیزش آنها با خدایان . هر نوم مصری تعدادی از حیوانات را به عنوان سمبل انتخاب می نمود مثلاً در شهر اِبی دوس و تنیس شغال بوده ، در فیوم تمساح : در تب خدای آمون بصورت قوچ جلوه می کند . شهر ممفیس دو خدای نگهبان داشته یکی ماده شیری به نام سِخْمَت و دیگری گاو نری بنام آپیس و در شهر اِدْفو هوروس (بصورت شاهباز) که بعدها هوروس تبدیل به خدای اصلی می شود .

خدایان حیوانی به صرف حیوان بودن پرستش نمی شدند بلکه اینها دارای صفاتی خاص بودند . در مجسمه های مصری ما خدایان را صرفاً حیوان ، حیوان نمی بینیم بلکه این خدایان، ترکیبی هستند مثلاً خدای شغال با دست پای انسان دلیل این آمیزش این است که آنها خدا را ندیده بودند اما خوب می دانستند که قوچ یا انسان بتنهایی نمی تواند خدا شود . آمیزش خداها با هم بستگی به موقعیت جنگی - اجتماعی یک نوم با نوم دیگر داشت.

یکی از اساطیر جالب توجه در مصر اسطوره اُزیریس و همسرش ایزیس است ، قدمت اُزیریس حتی به دوران ما قبل تاریخ برمی گردد عده ای معتقدند که از کشور لیبی به مصر آمده و در آنجا مظهر آب حیات بوده برخی دیگر آن را از شام می دانند که در آنجا نیز خدای کشاورزی بوده این خدا وقتی به مصر می رسد تبدیل به یک خدای مستقل می شود . در اساطیر ملل مختلف مهمترین اسطوره ها خدای آسمان و زمین است زیرا خلقت معمولاً از این دو خدا آغاز می شود . در کشور مصر زمین نر است و آسمان ماده . خدای آسمان نوت Nout است و

خدای زمین خبُ یا گپ. از آمیزش خدای آسمان و زمین چهار خدا ، دو پسر و دو دختر بوجود آمد . اُزیریس ، ستُ ، نفتیس . که این خدایان باهم خواهر همسر می‌باشند اُزیریس و ایزیس ، ستُ و نفتیس .

خدای اصلی و مثلی زمینی را می‌آفریند (کره رمین) سپس اُزیریس را شاه می‌کند . طبعاً برادرش ست به خاطر فرمانروایی برادرش حسادت ورزیده و با او اختلاف پیدا می‌کند و خدای مصر علیا می‌شود ست این انتصاب را قبول نکرده و مقابله می‌کند . ایزیس سمبل یک زن فداکار و خوب است . ایزیس قدمتش در مصر از اُزیریس بیشتر است . مردم کهن مصر ایزیس را خیلی بیشتر می‌شناختند زیرا خدای بومی است . خدای وارداتی با یک الهه ازدواج می‌کند این در حقیقت آشتی دو قوم است . چون آمیزش راحت صورت گرفته پس زندگی زناشویی موفق‌تری داشته‌اند . ست تابوتی به اندازه اُزیریس بسیار چوب سدر می‌سازد و اُزیریس را داخل آن می‌کند و در رود نیل می‌اندازد . دو خواهر دنبال اُزیریس راه می‌افتد و نزدیک شام آن را پیدا می‌کنند اما اُزیریس در قید حیات نیست . ایزیس از مادرش نوت کمک می‌خواهد تا دوباره اُزیریس را زنده کند حیات به او می‌دهند ولی دیگر خدا نیست ایزیس فرزندی به نام هوروس را از ماجرا مطلع می‌سازد . هوروس به جنگ با ست می‌رود و پیروز می‌شود ولی یک چشم خود را از دست می‌دهد . او بقایای پدرش را جمع می‌کند پیروزی هوروس سبب می‌شود تا اُزیریس جان تازه‌ای بگیرد و سعی می‌کند چشم هوروس را خوب کند .

هوروس به خدای خورشید و نیز خدای حیات بر روی زمین تبدیل می‌گردد اما اُزیریس خدای دنیای مردگان می‌شود . در مصر هوروس تنها جلوه خورشید نیست بلکه بخاطر اهمیتی که خورشید دارد جلوه‌های گوناگونی از او وجود دارد . نماد خدای صبحگاهی ، خدایی است بنام خِپِرِز که معمولاً در زورقی نشان داده می‌شود که به سوی گنبد آسمان بالا می‌رود . نوع دیگر آن خدای رع است که تجسم آن در زمین حیوان کوچکی به نام جُعَل یا سرگین غلطان است این حیوان تخمهای خود را داخل کثافت می‌گذارد و آنرا می‌غلطاند کشاورز مصری معتقد بود که چون خورشید غلطان از یک سوی آسمان به سوی دیگر می‌رود جُعَل هم

مانند خورشید همین کار را می‌کند بنابراین جَعَل یا سرگین غلطان می‌تواند نماد خورشید باشد .

نماد خورشید نیمروزی معمولاً خدای رع است که بصورت انسان جلوه‌گر می‌شود به همین دلیل رع را اصل می‌گیرند در واقع رع سمبلی از خورشید است که لاینقطع جهان را در می‌نوردد ، هنگام ظهر رع می‌تواند از بدن نوت بگذرد . نماد خدای شامگاهی آتوم نام دارد . آتوم را در زورقی نشان می‌دهند که در افق به پایین سرازیر می‌شود . آتوم را مانند یک صفحه بالدار تجسم می‌کنند بر سر آتوم دو تاج است یکی از آن مصر علیا و دیگری از آن مصر سفلی اما هوروس خدای آفتاب تابان است و تجسم آن ، باز بلند پروازی است و بالهای او سمبل شعاعهای خورشید است . قرص خورشید آنقدر اهمیت پیدا می‌کند که مظهر قدرت فراغنه می‌شود . به همین دلیل فراغنه خود را فرزند خورشید می‌دانستند . در زمانی که اهرام بوجود می‌آید فراغنه خود را فرزند رع می‌دانستند از آنجا که بناهای مخروطی سمبل خورشید است و فرزند خورشید در آن می‌خوابد در رأس آن دارای سوراخی است که آفتاب بداخل آن می‌تابد . در ادوار بعد ملکه نیز کاهنه معبد آفتاب می‌شود که البته فرعون نیز مظهر خورشید است و هنگامیکه فرزندان آنها به دنیا می‌آیند نیمه خدا هستند . در شهر بت خدای آفتاب لقب آمون می‌یابد و مورد عبادت قرار می‌گیرد و بعدها این خدایان با هم می‌آمیزند و خدای آمون - رع بوجود می‌آید . در شهر کرناک برای آمون معبد بسیار با شکوهی بنا کردند و آن را خانه آمون تلقی می‌کردند .

وقتی مردم مصر بر تمام سرزمین مصر چیده شدند آمون خدای تمامی مصریان شد به این ترتیب که ایزد بانوی به نام تام موت با سرکرکس و بدن زن همسر آمون و خونسو خدای ماه از ادواج آن دو بوجود می‌آید .

در شهر ممفیس خدای مهمی به اسم پتاه وجود داشت . عقیده‌ای بر این بود(البته تنها در این شهر پرستش می‌شد) که او عالم را از گل آفریده و تجسم آن پیچیده در کفن است مثل اجساد مومیایی زیرا می‌خواستند به این ترتیب قدمت او را نشان دهند . گاهی او را همسر پخمت نیز می‌دانستند . این دو خدا فرزندی بنام نفرتوم داشتند ظاهراً پتاه حامی هنرمندان و

صنعت‌گران است مانند خدای هفائستوس - خدای صنعت یونان - خدای تات توث خدای حکمت دانایی است و ایزد باتو می‌باشد . ایزد بانوی مات مظهر راستی است و تجسم آن در تصاویر و نقاشی‌های روز داوری است مات را دختر خدای رع نیز می‌دانند که معمولاً یک پر روی سر دارد و در کنار تالار بزرگی ایستاده که در آنجا مراسم داوری مردگان اجرا می‌شود . خدای دیگری به اسم هاتور وجود دارد که بصورت گاو ماده یا زنی با صورت و گوشه‌های گاو است ظاهر آهاتور را همسر هوروس می‌دانند .

خدای دیگر نفتیس است او فرزندی دارد به نام آنویس و تجسم آن بدن انسان و سر شغال است . آنوبیس هم روز داوری حضور دارد و خدای محافظ گورستان است و مرد خداست سسه‌ت seshat ایزد بانوی خط و نگارش است . خدای بس که ایزد بانو است بر زایمانها ، زیبایی زن ، موسیقی و رقص نظارت دارد همکاری دارد به اسم تواریس به صورت اسب آبی و سر تمساح مجسم می‌شود و در زایمانها ارواح بد را می‌راند . هپی خدای دیگری است با شکم بزرگ و سینه‌های زنانه که خدای رود نیل است و البته ایزد بانو نیز هست .

آستارته را با خدای ایشر بابلی و آناهیتای ایرانی برابر می‌دانند . ظاهراً خدای بیگانه است . آن را دختر بیگانه خدای رع می‌دانند و برای اینکه با آن کنار بیایند در بعضی متون صحبت از ادواج او با هوروس است .

مردم مصر همیشه زندگی را پذیرفته‌اند و برای لذت‌دنیوی ارزش قایل بودند ولی اندیشه‌ای بین مصریان باستان وجود داشت که با این مسئله در تعارض بود و آن ، اینکه پیش از هر قوم دیگری به دنیای پس از مرگ اعتقاد داشتند دلیل آن مومیایی کردن اجساد ، احداث اهرام و وجود توشه مادی در قبور است . ابتدا مصریان تصور می‌کردند که دنیای پس از مرگ خوب و مناسب فقط برای فرمانروایان و قهرمانان در جه یک امکان پذیر است ولی کم‌کم این تفکر رواج یافت که هر کسی می‌تواند دنیای پس از مرگ خوبی داشته باشد . در دنیای مغرب ، غروب سمبل مرگ است . مردم سواحل مغرب بیشتر به‌دنیای پس از مرگ معتقد بودند و سعی می‌کردند کاری کنند که در دنیای بعدی از لذایذ بیشتر به‌رمند شوند .

مصریان به دو روح بزرگ معتقد بودند یک روح بع Ba است که بدنی مانند پرنده و سر انسانی دارد و این سر روی شکم یا قلبش قرار می‌گیرد. این روح در واپسین لحظات مرگ در بالای جسد حرکت می‌کند این علاقه خاص به جسد باعث می‌شود که این روح دوباره به جسد باز گردد چون روان به بدن علاقه دارد و وقتی برمی‌گردد آن زمانی خوشحال می‌شود که جسد را سالم ببیند بنابراین باید سعی کنند جسد را سالم نگه دارند. منفذی را در اهرام می‌گذاشتند تابع برگردد. در کنار بع به روان دیگری اعتقاد دارند که نامش کع است این روان نمادی از قوای دماغی بشر است. نگاره‌ها وسایل بازی یا شکار و زورق در قبور برای استفاده کع بوده مثلاً روی دیوارهای قبور را می‌نوشتند تا کع بخواند. کع نیز بعد از مرگ می‌آید و وارد جسد می‌شود. گاهی کع را بصورت دو بازوی انسانی تجسم می‌کردند. که از دو طرف باز شده و مرغی را در وسط گرفته که این پرنده همان بع است نام این مرغ ایخو Ikhu است مصریان به روانی با سطح فکر پایین‌تری نیز به نام خئیبیث اعتقاد داشتند که روان پستی است در حقیقت این روان را سایه انسان می‌دانستند، کتاب مناجات مردگان را برای کع می‌گذاشتند.

سرنوشت روان در عالم دیگر به اعتقاد مصریان

مصریان باستان معتقد بودند که ایزد بانوی آسمان یانوت روانهای رستگاران را به سرزمین ستارگان می‌برد که در آنجا از زوال و فنا در امان بماند. پیروان رع اعتقاد دیگری داشتند آنها در گورهای مردگان زورقهایی می‌گذاشتند که مجهز و آراسته بودتا روانهای مردگان از دریای مشرق عبور کند و به سفینه خدای آفتاب برسد که البته این سفر با مصائب و مشکلات بسیاری توأم است. برای روان، دریای مشرق، دریایی است که سطح آن از نیلوفر پر شده و آنجا سفینه‌ای است که در آن ملوانی بسیار سخت‌گیر دارد که با هزار چابلوسی باید خواهش کرد که روان را ببرد وگرنه نمی‌پذیرفت، روان مجبور بود بر ابری از دود و بخور سوار شود و از بالای دریاچه بگذرد و یا بصورت مرغ بالدار شود و پرواز کند. در دروازه‌های ورودی به آن دنیا مارهای سمی و حیوانات خطرناک قرار دارند که روان باید از همه اینها رد شود. عقیده برخی دیگر این بود که وقتی روان بتواند به آفتاب برسد همراه آفتاب به مغرب می‌رود تا به زیرزمین سفر کند

در زیر زمین ۱۲ برج است که هر برجی پاسی از شب را در برمی‌گیرد و روان باید تک تک این برج‌ها را بگذرد و در نهایت مردگان بصورت ستاره‌ها در می‌آیند و در وجود آفتاب محو می‌شوند.

یکی از قدیمی‌ترین عقیده‌هایی که در مصر جا افتاده عقیده به زندگی پس از مرگ و سلطنت اُزیریس در جهان دیگر است او خدای داوری نیز هست. روان در راه سرزمین مغرب که به اُزیریس تعلق دارد در انتهای علیای دره نیل وارد واحه‌ای می‌شود که ابیدوس نام دارد روان عصا در دست مسافرت را از این واحه آغاز می‌کند. این واحه حد فاصل عالم معلوم و مجهول است، چون از آنجا بگذرد در سرزمین کوهستانها به آخر جهان می‌رود آنجایی که آفتاب عالم مرئی را ترک می‌کند و وارد عالم نامرئی می‌شود. آنجا جزایر سر سبزی دارد، گیاهان بیشتر رشد می‌کنند و همه چیز بی عیب و نقص است. جهان اُزیریس جهانی بسیار خوشایند است و اگر روان بتواند به آنجا برسد روزهای خوشی خواهد داشت ولی همه روانهای نمی‌توانند. وقتی روان به حضور اُزیریس می‌رسد بالای سرش چتری است. نفتیس در سمت چپ و اُزیریس در سمت راست آن نشسته‌اند. روان در برابر اُزیریس می‌ایستد و اقرار می‌کند که گناهی را مرتکب نشده. این اعترافات در تالاری که ۴۲ قاضی که نماینده ۴۲ قوم مصری است، انجام می‌گیرد. در این موقع دل و جگر او را در می‌آورند و در ترازویی با پر شتر مرغ وزن می‌کنند این کار را ایزد بانوی مات انجام می‌دهد. اگر قلب به دلیل کردارهای خوبش از پر سبک‌تر باشد، خدای دانایی به اُزیریس می‌گوید. آنوقت اجازه می‌دهند که وارد سرزمین اُزیریس شود ولی اگر قلب از پر سنگین‌تر باشد مجازات می‌شود که یا وارد دوزخ می‌شود و یا حیوان گوشتخواری با سر تمساح آماده است که او را بخورد. تنها یکی از فراغنه به نام آمون هوتپ تمامی خدایان را از بین برد و آتون را خدای واحد دانست و هیچ تجسمی برای او قایل نشد او دستور داد که آتون را در تمام کشور پرستش کنند.

بین النهرین

یکی از مراکز مهم تمدنهای باستانی بین النهرین است زیرا بین دو رود دجله و فرات واقع شده است. در این ناحیه بسیار کوچک تمدنهای بسیار شگرفی بوجود آمدند. در حقیقت این منطقه گهواره تمدنهای باستان است. و شاید باستانی تر از تمدن مصر از آنجا که این ناحیه بسیار

حاصلخیز بود ساکنان آنجا نیز بسیار مرفه بودند، به همین دلیل همواره مورد تهاجم اقوام تازه وارد قرار می گرفتند اگر چه تهاجمات فوق ویرانگر بود اما تحولات فرهنگی را نیز همراه داشت در این سرزمین درست همانند مصر زندگی ابتدایی ماهیگران جای خود را به روستاها ، دهات، شهرها و در نهایت دولت شهرهای بزرگ داد.

عده ای بر این اعتقادند که سومریان نخستین مهاجران آریایی بودند که بعدها تشکیل حکومت دادند تا اینکه بالاخره توسط اقوام سامی از بین رفتند. زمانیکه از روستانشینی به شهرنشینی رسیدند خدایان هم بزرگتر شدند و البته هر قدر که محیط بزرگتر شد خدایان هم آسمانی تر شدند و به همان نسبت سطح خواسته های مردم از خدایان بالاتر رفت.

بابلیان معمولاً خدایان خود را بصورت انسانهای زمینی تجسم می کردند بین آنها مانند انسانها صلح ، کینه، محبت، نفرت و غیره وجود داشت. اعتقاد به مجموعه خدایان در بابل از همه جا بیشتر بود و شاید تعداد خدایان به ۴۰۰۰ عدد هم می رسید که البته قدرت همه خدایان هم باندازه یکدیگر نبود . از بین این خدایان انو خدای آسمان بود و نیز خدای شهر ارگ و در حقیقت حکم خدای خدایان و پدر را داشت برعکس تمدن مصر و در دنیای خدایان که جمعیت فراوانی داشت بر تمام خدایان حکومت می کرد. در شهر اوروک هم معبدی به نام خدای انو وجود داشت که به آن اِانه یعنی خانه آسمان می گفتند . گاهی او را پدر ایشتر هم می نامیدند.

ایزد بانویی به نام اینی می را دختر انو فرض کردند اند که نمادی بوده از عذرا و زهره و بعد ها از پدرش هم مشهورتر شد اما قدرت او در مقابل ایشتر رنگ باخت. بعدها قدرت خدای انو در مقابل ایشتر کم تر شد تا جایی که بصورت خدای عاطل درآمد . در اسطوره ها بخصوص بابل ، یونان و زروانیت ایران یک خدا در راس قرار می گیرد که خلقت را انجام می دهد و آفرینش از او آغاز می شود . اما بعدها هیچ نقشی ندارد در یونان خدای عاطل کرونوس است و در ایران زروان که بعد از خلقت اهورامزدا دیگر به هیچ کاری اعم از ظلم ، عدالت ، دوستی ، نفرت و غیره ، کاری ندارد. انتوم جفت انو است که آن هم قدرتش در مقابل ایشتر رنگ می بازد یعنی ایزد بانوهای بابل قدرتش را از دست می دهند.

ان لیل / ان ایل / ان هیل

در زبان اکدی به معنی رب است یعنی صاحب یک چیزی. او خدای جو و هوا و حاکم زمین است و البته خدای شهر نیپور، خدای محارب و جنگجو نیز هست. حوزه فرمانرواییش فاصله بین گنبد آسمان و زیر زمین است که شامل جو و زمین می شود در اسطوره های سومری آنزو خدای باد صاحب لوحه هایی است که سرنوشت انسانها بر روی آن نوشته شده است که پرنده ای افسانه ای آن را با خود برده است.

ان کی در سومر و اآ در بابل

فرمانروای اپسو، قلمرو آب شیرین زیر زمین بود وی منشا جادوهای مقدس بود و انسانها را در عرصه های هنر و صنعت راهنمایی می کرد همسرش دمکینه و مرکز پرستش او ریدو بود. در اسطوره ها ساخت قالب کالبد انسان را به او نسبت می دهند. او را خدای عقل و خرد و دوست و مددکار انسان نیز می دانند در اسطوره طوفان دستور ساخت کشتی را اآ به نوح بابلی می دهد جفت او نین کی است که از آن دو مردوک بوجود آمد. پسر دیگری نیز به این خدا نسبت می دهند که نایو نامیده می شود، نین اورتا فرزند دیگر این خدا خدای جنگ است.

سین یا خدای ماه

در سومر به این خدا نه می گفتند او را گاهی پسر ان هیل و گاه پسر خدای انو فرض نموده اند. خدای ماه پدر ایشتر هم به شمار می آمد. وی بر گذر ماهها فرمانروایی می کرد نماد او هلال ماه بود و در شهرهای اوروحران پرستش می شد. جفت او نینگال است که شمش (یا شه مش) مولود آن دو نفر است. خدای سین حامی پادشاهان نیز بود، به همین دلیل نامش در ترکیب نام شاهان بابلی بکار رفته است

شه مش / شمش

بیر که بعدها به شمش معروف شد خدای خورشید است. خدای آفتاب را متعلق به شهر لارسا و بیشتر فرزند خدای سین می دانند ولی در بعضی از اسطوره ها آن را فرزند خدای آسمان هم

به شمار آورده اند او از مشرق به دنیا می آید و با گردونه ای که اسب های سفید دارد آسمان را طی می کند و در غرب آسمان را ترک کرده و در دنیای شب، دنیای زیر زمینی را طی می کند تا اینکه دوباره به مشرق آمده مجدداً طلوع می کند. در بعضی متون این خدا مونث به شمار آمده یک نوع خدای دوگانه است یعنی هم زندگی می دهد و هم مرگ می آورد. آن را خدای داوری هم به حساب آورده اند و نام جفت او آیه است.

ایشتر

ایشتر ایزد بانویی که نام دیگر او اونین تود می باشد ، بسیار مقتدر بوده و او را مادر جهان نامیده اند. او شهرت و محبوبیت فوق العاده ای میان بابلیان داشت با این که او را مادر جهان به حساب آورده اند اما نمادی از عذرا ، مریم یا دوشیزه باکره نیز بوده است ، یکی از صفات او عشق و دوست داشتن است که البته رشد و نمو گیاهان و زاد و ولد انسان و حیوان را نیز به او نسبت داده اند. بزرگترین خدای بابل بوده و ستاره زهره ستاره آن است. نزد قوم آشور بیشتر نمادی از جنگ بوده . شیر هم حیوان منسوب به اوست.

پرستش ایشتر از مرزهای بابل فراتر رفته و به فلسطین و مصر هم می رود. همردیف او در ایران ، آناهیتا است.

مردوک یا مردوح

رقیب بزرگ ایشتر مردوک یا مردوح است . مردوک عظمت خود را بیشتر از موقعیت سیاسی بدست آورد. ابتدا خدای کوچکی بوده اما در زمان حمورابی که بابل مقر حکومت گردید خدای بابل نیز قدرت بیشتری پیدا کرده و همراه شهرت شهر بابل، خدای آن هم به شهرت رسید و مردوک که خدای محلی کوچکی بود تبدیل به خدای خدایان شد زیرا بسیاری از خدایان را در خود فرو برد و به این ترتیب برخی از ویژگیهای خوب آنان را نصیب خود نمود. گاهی نیز او را فرزند اآ داشته اند . نین اورتا که خدای جنگ است برادر مردوک به شمار می آید. نایو که فرزند دیگر اآ می باشد نیز با مردوک برادر است.

اسطوره آفرینش

ظاهراً نظم در طبیعت از جدالی بوجود آمد که میان اژدهای دریای ظلمت (نماد آبهای آشفته) با خدایان نور یا خدایان نظم و آرامش درگرفت. این نبرد در جهان نظم را برقرار کرد. در رأس دریای ظلمت پرنده ای بود به نام زو که بیشتر به تیامت معروف است و بعدها تبدیل به اژدها می شود. تیامت یعنی سمبل بی نظمی و تاریکی. در رأس خدایان روشنایی خدایی است به نام نین اورتا.

کاهنان بابلی وقتی به این داستان دست یافتند سعی کردند آن را عوض کرده و در رأس آن مردوک را قرار دادند آنها مردوک را بانی نظم فرض کردند.

اما داستان: ظاهراً اسپو خدای آبهای شیرین و تیامت با هم در می آمیزند و از این آمیزش در طی سالیان دراز خدایانی بوجود می آید ولی جهان نظم ندارد خدایان تصمیم می گیرند به دنیا نظم بدهند مایلند آبهای شیرین در رودخانه ها جریان یابند و مسیر آبها رسوباتی باشد برای کشت و کار (مرز بین آبهای شیرین و شوریک ناحیه رسوبی برای کشت و کار باشد) اما گروه دیگر از خدایان مخالف این امر بودند. اسپو به تیامت می نالد و تضرع می کند که من نظم می خواهم، تیامت به خشم می آید و تصمیم می گیرد که نه تنها نظم ندهد بلکه همه چیز را نابود کند بین خدایان موافق و مخالف درگیری در می گیرد. اآ اسپورا در خود فرو می برد و . اآ و انو هر دو با تیامت نبرد می کنند اما از آشفتگی چیزی کم نمی شود . خدایان دست به دامن مردوک می شوند به او پیشنهاد می دهند که اگر کمک کند خدایان خواهد شد. مردوک قبول کرده و با تیامت نبرد می کند به این ترتیب که دام می گسترد و اژدها را صید می کند و برای ضعیف کردن او باد و طوفان را در درون او به حرکت در می آورد. در نبرد اول او را ناتوان کرده ولی نابود نمی کند کالبد او را پهن می کند بالای آن می ایستد و همه پیروان او را مطیع خود می گرداند. بار دیگر اژدها قدرت می گیرد . این دفعه مردوک طرح یک نبرد نهایی را می ریزد، او پیکر تیامت را مثل یک ماهی از وسط می شکافد از یک نیمه آن سایبانی درست می کند که جلوی ریزش آبهای آسمانی را بگیرد و از نیمه دیگر آن جایگاهی درست می کند بر

روی آب های زمین. بعد از آن نظم در طبیعت برقرار می شود ، سپس تصمیم به آفرینش انسان گرفته می شود. اِ آ تلقیناتی به مردوک برای آفرینش انسان می کند. مردوک از خون و استخوان خود اجزا انسان را درست می کند ولی کالبد آن را اِ آ می سازد.

اسطوره طوفان

قدمت این اسطوره به زمان سومریان بر می گردد در اصل ناشی از طغیان دو رود دجله و فرات بوده و سبب شد در طی زمان صورتهای گوناگونی از اسطوره طوفان بوجود آید.

اما داستان : خدایان از گناهان آدمیان به خشم آمده و بر آن می شوند با طوفانی نژاد بشر را نابود کنند ان لیل در رأس این تصمیم گیری قرار داشت . اما اِ آ که طرفدار انسان است این راز را بگوش نوح می رساند که نامش اوتنایش تیم است . نوح برای مقابله با این طوفان دستور به ساخت کشتی بزرگی می دهد. وقتی گیل گمش به ملاقات نوح می رود او جریان طوفان را اینگونه بیان می دارد: من این کشتی را با تمام کسان خود ساختم ، از تمام پرندگان ، جانوران و گیاهان نمونه ای را به این کشتی بردم در روز طوفان خدای ظلمت بارانهای مفصلی فرستاد. من به کشتی رفتم و درهای کشتی را بستم . ابرهای سیاه همه جا را فرا گرفت رعد و برق شد . آبها آنقدر زیاد شد که خدایان وحشت کردند ایشتر می نالید آدمیان در گل و لای فرو رفتند خدایان با هم متحد شدند تا بالاخره توانستند طغیان را آرام کنند. طوفان در حدود هفت روز طول کشید اوتنایش تیم می گوید که کشتی بر فراز کوهی ایستاد او می گوید آنچه داشتم در چهار گوشه دنیا پخش کردم تا نسل آدم زیاد شود و خودم به دامنه کوهی رفتم و نیایش کردم لطف اِ آ و پیش بینی من باعث شد نسل آدم پاینده باشد.

اسطوره ایشتر (اینانای سومری)

ایشتر ما در کل جهان است ایزد بانویی که از علاقه مردمان بابل برخوردار بود . او قهرمان داستانهای بسیاری است. ایشتر با اسامی گوناگون به مهمترین الهه در سراسر آسیای غربی تبدیل شد. شهرهای اوروک ، کیش، اکد و اربیل مراکز پرستش او بودند.

داستان در ارتباط با حرکت فصل است :

دو موزی که بعداً به تموز معروف شد، معشوق ایشتر و خدای شبانی (دامداری) بود او از باروی فصلی حفاظت می کرد اما در هنگام پائیز نیرویش کم شده به زیر زمین می رود ایشتر که دل داده اوست تصمیم می گیرد که در طلب او به زیر زمین برود. به سرزمین مردگان معروف است. ایشتر به دلیل دلدادگی به سرزمین مردگان می رود. خدای دنیای زیرزمین ایزدبانویی است به نام اشکیگال و همسری دارد به نام نرگال این زن و شوهر همیشه در زیر زمین زندگی می کنند. چون دنیا همیشه به ایشتر نیاز دارد با ورود او به دنیای زیر زمین مخالفت می کنند و اشکیگال به او اجازه دخول نمی دهد بحث و مجادله ای که ایشتر با دربان دنیای مردگان می کند، ادبیات جالبی را بوجود آورده است . سرانجام اشکیگال با نارضایتی اجازه ورود را صادر می کند ولی دنیای زیرزمین مسیری پر از شداوند دارد. ایشتر باید از ۷ دروازه عبور کند و در هر دروازه بخشی از لباسها و زینتهای خود را از دست می دهد و سرانجام برهنه وارد دنیای زیر زمین می شود. اشکیگال وزیر دارد بنام نمتر که خدای خوفناک طاعون است. این الهه به وسیله وزیر خود ۶۰ نوع مرض به ایشتر می رساند تا اینکه او را زار و نزار کند. اما جهان بیرون چگونه است ! در همه جا زمین در غم و سترونی فرو رفته ، زاد و ولدی صورت نمی گیرد ، گیاهان رشد نمی کنند.

خدایان به فکر می افتند ، خدای شمش به حضور پدرش خدای سین می آید و از او چاره جویی می کند همچنین در برابر خدای آ آ گریه کرده و با زاری می گوید که ایشتر از روی زمین به دنیای مردگان رفته و برنگشته آ آ که خدای عقل و حکمت است چاره جویی می کند او فرستاده ای را به دنیای زیر زمین می فرستد و به ایشتر قول می دهد که تموز را مجدداً به

زمین بر گرداند تا وقتی ایستر این قول را نگرفته حاضر به ترک دنیای زیر زمینی نمی شود ولی بعد از آن اقدام به بازگشت می کند خدایان آب مقدسی بر سرش می ریزند تا این مرضها از او دور شود بعد از آن او سعی می کند از زیر زمین به دنیای بالا پرواز کند در مسیر بازگشت در هر دروازه ای دوباره لباسها و تزئیناتش را پس می گیرد او تموز را خواهد داشت در نتیجه مجدداً شادی زاد و ولد و غیره به دنیا باز می گردد و بدنبال آن نظم موجود در طبیعت برقرار می شود.

اسطوره گیل گمش

گیل گمش قهرمانی است نیمه خدا و نیمه انسان او پادشاهی از دوران باستان است که در نینوا فرمانروایی می کرده مدت حکومت او ظاهراً ۱۲۶ سال بطول می انجامد. نام او در فهرست پادشاهان سومری نیز آمده که پنجمین شاه سلسله ارک است که خود دومین سلسله بعد از طوفان می باشد ولی کم کم در باورهای مردم از صورت انسانی به صورت نیمه خدا در آمد. حوادث جنگی بسیاری را به وی نسبت داده اند ، گاهی نیز او را با نمرود یکی می دانند.

اما داستان : گیل گمش که پادشاهی مقتدر بوده تصمیم می گیرد به دنیای مردگان سفر کند او خشکی ها و دریاها را با سختی و رنج بسیار طی میکند تا در آن سوی دریای مدیترانه یا مغرب به سرزمین مردگان می رسد اما چه انگیزه ای سبب شد تا او زندگی توأم با رفاه خود را ترک گفته و به چنین سفر مشقت باری برود؟

او مشاهده می نمود که هر چه و هر که را او دوست دارد می میرد و از بین می رود، بخصوص مرگ دوست عزیزی به نام انکیدو او را چنان دگرگون کرد که انگیزه این سفر را در او برانگیخت. او با یکی از خدایان به نام اوتو مشورت می کند و مسیر راه را از او می پرسد . در دل گیل گمش تصور مرگ هراس بوجود می آورد او دلش نمی خواهد به دنیای مردگان برود اما او در این فکر است که بتواند در آنجا گیاه زندگی را بدست آورد تا به جاودانگی برسد. به او می گویند که اوتنپیش تیم این گیاه را دارد. او مسیری که کشتی در آنجا به خاک نشسته طی می کند و به خدمت نوح بابلی می رود. نوح داستان طوفان را برایش تعریف می کند. گیل گمش با اصرار فراوان گیاه زندگی را از او می گیرد. او گیاه را در زورقی گذارده راهی سرزمین

خود می شود اما ناگهان ماری یا به قولی کلاغی گیاه را از او می رباید، ظاهراً خدایان در این موضوع دست داشتند برای اینکه ثابت کنند آدمیان به عمر جاودان دسترسی ندارند. بعد از آن گیل گمش می فهمد که باید در مقابل مرگ قرار گیرد و نتیجه می گیرد که رنج تصور مرگ در جهان را جز به خوشی زیستن نمی توان درمان کرد البته دختر دریا قبلاً به او می گوید که از ابتدای خلقت انسان خدایان مرگ را نیز با او همراه کردند و اوتنایش تیم یک استثناء است.

فلسفه این داستان این است که باید به دنیا توجه داشت یعنی تا زمانیکه انسان به عنوان یک موجود زنده در این جهان زندگی می کند بایستی از تمام مواهب آن برخوردار باشد، درست برعکس فلسفه مصر باستان زیرا مصریان به سرای دیگر اهمیت مضاعف می دادند. در بین مردم بین النهرین نیایش و قربانی جایگاهی بس مهم داشت این نیاشها و قربانی ها در معابدی بنام زیگورات انجام می گرفت در این معابد کاهنانی با قدرت بسیار وجود داشتند که در امور مذهبی مردم را هدایت می کردند. آنها خواندن، نوشتن، حساب کردن و غیب گویی از روی جگر گوسفند، نجوم و ستاره شناسی را بدقت می دانستند بنابراین مردم در بسیاری از امور روزمره خود به آنها مراجعه می نمودند و برای انجام امور مربوط به کاهنان مبالغه مشخصی را می پرداختند به همین دلیل کاهنان از قدرت مادی و معنوی بسیاری برخوردار بودند.

اسطوره های یونان

یونان در آغاز دارای تمدن کوچک و ابتدایی بوده و در این کشورها بصورت منفک و جدا از هم قرار داشتند زیرا همانطور که می دانیم در این کشور جزایر بسیاری وجود دارد. مردم این سرزمین ساده دل با باورهای ابتدایی در محلاتی گرد هم جمع می شدند و هر کدام چیزهایی را می پرستیدند اما پرستش ارواح مردگان رواج بیشتری داشت اما زمانی که آریایی ها به آنجا هجوم بردند زندگی بومیان یونان در تمامی جنبه ها تحت تاثیر قوم جدید قرار گرفت. قوم مهاجم ضمن هجوم نظامی سرزمین یونان را مورد تهاجم فرهنگی نیز قرار داد. آریایی ها خدایان خود را در مجموعه اعتقادی یونان وارد کردند و وحدتی را بین خدایان بومی و وارداتی ایجاد نمودند آنها خدایان مونث و مذکر را در اعتقادات سرزمین جدید رسوخ دادند. ابتدا خدایان بومی تا حدی عقب رفتند و قدرت آنها رنگ باخت ولی طبعاً زمانیکه اثر تهاجم کنار

می رود اعتقادات قبلی سربلند می کند زیرا عقاید بومی ریشه دارتر است. آریایی ها زئوس خدای خدایان را تحمیل کردند اما خدایان قبلی کلاً کنار نرفتند از آن جمله هرا ، ایزد بانویی که اعتقاد به آن به قرون گذشته یعنی پیش از تهاجم آریایی ها باز می گردد. به عبارت دیگر یونانیان قبل از پرستش زئوس ، هرا را می پرستیدند. با ورود قوم مهاجر و تسلط اعتقادی آنها ، بومیان یونان برای اینکه هرا ، خدای قبلی خود را حفظ کنند و آن را در سطح زئوس خدای جدید ، نگه دارند ، ازدواج هرا و زئوس را پذیرفتند در واقع ازدواج آن دو انعکاس است از کنار آمدن یونانیان با آریایی ها.

خدایای بومی مونث هستند که نشان دهنده مادر سالاری است اما زئوس پدر سالاری را با خود به ارمغان می آورد. از ازدواج این دو خدا آریایی ها نیز راضی و خرسند بودند زیرا ازدواج یک خدای وارداتی با یک خدای بومی به منزله باز شدن جای پا در جامعه جدید و پذیرفتن اعتقاد نو و حضور افراد جدید در جامعه بومی است.

هرا نماد کوهستانها و صخره های باستانی است. زئوس نماد قدرت است و نبوغ ماوآءالطبیعه او فرزندان بسیاری دارد که هر کدام وظایفی دارند. به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران تأثیر اسطوره های یونان تفکر ، اندیشه ، هنر و ادب بیشتر است. شاید یکی از دلایل همسانی و همانندی خدایان یونانی با انسانها است. به عبارت دیگر خدایان تمدنهای دیگر معمولاً ترکیبی از حیوان و انسان هستند موجوداتی که وجود خارجی ندارند مثلاً سر قوچ ، بال عقاب ، پاهای انسان یعنی بسیار غیر طبیعی و نامتناسب. ولی در یونان خدایان ظاهر و زیبایی انسانی اما تکامل یافته تر و در حد اعلا دارند آنها خدایان خود را چیزی مثل خود می دیدند ولی هر یک از ویژگیها و خصوصیات آنها نسبت به انسان شدت بیشتری داشت مثلاً خدایان شاعرتر ، بلیغ تر ، زیباتر ، فصیح تر و ... بودند آنها مانند انسانها کینه می ورزند، نقشه می کشند و عاشق می شوند. به همین دلیل از دید فلسفه یونان خدا چیزی است درست مثل انسان منتها بسیار وسیع تر.

خدایان یونانی ، اربابانی هستند که بر بشر و کارهای او نظارت دارند و از نظر طبقه بندی مثل انسانها می باشند یعنی از لحاظ قدرت و اهمیت وظیفه شان ، بعضی بالاتر و برخی پائین ترند.

مقر حکومت این خدایان قله کوه المپ است . این کوه در شمال شرقی یونان در مرز مقدونیه و ساحل دریای اژه واقع شده. شیب دامنه شمال آن ملایمتر و شیب آن سمتی که به طرف یونان می باشد تند تر است این کوه که ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارد درست مانند سالن آمفی تئاتر به حالت پله پله است اما قسمت قله آن همیشه با مه پوشیده شده و همین امر سبب شده که این کوه حالت مرموز و افسانه ای داشته باشد.

در اساطیر یونان خدایان بزرگ ۱۲ عدد هستند که در رأس آنها زئوس قرار دارد و قدرتش ورای همه قدهاست . از این تعداد ۶ خدا مرد و ۶ خدا ایزد بانو می باشند که عبارتند از :

۱- زئوس یا ژوپیتر ، خدای خدایان

۲- پوزئیدون یا نپتون خدای دریاها

۳- هفائستوس یا ولکن خدای صنعت

۴- هرمس یا مرکور خدای سفر و تجارت

۵- آرس یا مارس خدای جنگ

۶- آپولون خدای موسیقی و هنر

۷- هرا همسر زئوس و سمبل یک زن شوهر دار

۸- آتنا یا مینروا الهه عقل و خرد

۹- آرتمیس یا دیان الهه شکار

۱۰- هَستیاوستا الهه کانون آتش

۱۱- آفرودیت یا ونوس الهه عشق و زیبایی

۱۲- دمتریا سرس الهه زراعت

همانگونه که پیشتر گفته شد، زئوس بر دیگر خدایان از لحاظ قدرت برتری داشت او کوچکترین فرزند کرونوس و رئا بود کرونوس پدر زئوس خدایی است که قبل از پسر خود بیشترین قدرت را دارد . نام زئوس مربوط به کلمه یونانی dios به معنی درخشان است . زئوس خدای آسمان درخشان و نیز طوفان است، به همین دلیل همیشه سلاح او آذرخش می باشد و آن را به سمت کسی که او را ناخشنود سازد پرتاب می کند. از مواردی که او را بسیار خشمگین می سازد دروغگویی و پیمان شکنی است . کرونوس پدر زئوس شنیده بود که توسط یکی از فرزندان سرنگون خواهد شد به همین دلیل فرزندان خود را بعد از تولد بلعید اما زئوس توسط مادرش رئا نجات یافت . رئا سنگ بزرگی را در قنناق پیچید و به کرونوس داد . او نیز به خیال اینکه فرزندش است، سنگ را بلعید. رئا زئوس را به غاری در جزیره کرت برد در آنجا بزبی به زئوس شیر داد تا او بزرگ شد و کرونوس را شکست داد . بعد از شکست پدر ، بچه ها بلعیده شده از شکم کرونوس بیرون آمدند. به این ترتیب که خدای خرد به او سنگریزه خوراند و کرونوس فرزندان را بالا آورد. سپس تا ابد کرونوس در تارتاروس زندانی شد . سپس بر اساس قرعه آسمان به زئوس، دریا به پوزئیدون و دنیای زیر زمین به هادس تعلق گرفت.

در اساطیر یونان دختران زئوس ، خدای خدایان موزیا موزه نامیده می شدند در افسانه ها آنها ۹ خواهر با یک اندیشه ، روح و دل بودند و همه میوز نامیده می شدند. امروزه به شخص الهام دهنده میوز می گویند.

اسامی موزها به این ترتیب است :

۱- کالیوپه به مهنی سخنوری ، الهه شهر حماسی (موز مهتر)

۲- کلیو به معنی با شکوه ، خیلی خوب ، الهه تاریخ

۳- اِرا تو به معنی عاشق ، شیفته ، الهه ی شعر عاشقانه

۴- ترسی کور به معنی شوق رقص ، الهه رقص و آواز

۵- تالیا به معنی با طراوت و شاداب کننده ، الهه اشعار روستایی و خنده دار

۶- ائوتوپه به معنی کامیابی و لذت ، الهه شعر ازدواج و زناشویی

۷- مل پومنه به معنی سرود خون - مناجات کننده ، الهه تراژدی

۸- پلیمنیا به معنی خواننده سرود مذهبی ، الهه آهنگی و نغمه روحانی

۹- اوراینا به معنی آسمان الهه طالع بینی و ستاره شناسی

خدایان غالباً در بزم آسمانی شرکت می کنند اکسیر خدایان یا نکتار می نوشند، آپولون برای آنها ساز می زند، موزها خدمت می کنند و در پایان هر کدام به خانه های خود که خدای صنعت ساخته برمی گردند.

بدن آنها شبیه انسان است فقط قوی تر و زیباترند. در رگهایشان ماده فساد ناپذیری به اسم ایکورجاری است که باعث می شود نه پیر شوند و نه بمیرند اما هر گونه سلاح به آنها کارگر است با این وجود معالجه می شوند و همیشه جاودانه اند . آنها می توانند به هر شکلی که بخواهند درآیند. از لحاظ روانی هم تمام احساسات بشر را دارا هستند ، دوستی و کینه ورزی می کنند و گاهی نیز اصلاً موازین اخلاقی را رعایت نمی کنند . اگر کسی در برابر شان گردنکشی کند او را خوار می کنند حتی اگر حق با خدایان نباشد.

اما در دنیای خدایان و اساطیر قانونی ابدی وجود دارد و آن ارج نهادن بر پیمانها است یعنی زئوس تا ابد خدای آسمان می ماند . زئوس ابتدا خدای نور و آسمان بوده و کم کم عنوان خدای خدایان می گیرد او همه چیز را می داند، هیچ چیز از او پنهان نیست و همچنین هیچ چیز خلاف رأی او نیست اگر به خشم بیاید زمین و زمان را به هم می ریزد. او فرامینی صادر می کند که با نظم جهان مطابقت داشته باشد او خدای عاقلی است و کلیه نظم های اجتماعی مورد توجه اوست . ابتدا زئوس تنها خدای یونان بوده و در سراسر این کشور معابدی برای او ساخته بودند از آنجا که تمدن روم از یونان نشأت گرفته ، زئوس در روم نیز اهمیت می یابد. بزرگترین معبدش ، ددونس در شهر ایبروس بوده که یک درخت بلوط کهنسال داشت وقتی باد می آمد در برگهایش صدایی می پیچید که فکر می کردند زمزمه های زئوس است. معبدی نیز در بالای کوه لیسه در آرکادی برایش ساخته بودند. این معبد دو ستون داشت که فکر می

کردند محل قربانی ها بوده مردم در پیشگاه خدای آفتاب بیشتر بره یا گاه سفید قربانی می کردند. معبد بزرگ دیگر ، معبد تاریخی المپ بوده که مجسمه زئوس از طلا در آنجا قرار داشته است . زئوس چندین ازدواج داشته اما مهمترین همسرش هرا بود، هرا در واقع همسر قانونی اش است. قبل از ازدواج با هرا ، با متیس الهه خرد ازدواج کرده و وقتی متیس باردار می شود همه خدایان به زئوس هشدار می دهند زمانیکه این بچه بیاید چون صفت خدای خدایانی تو و عقل و خرد متیس را دارد از تو داناتر می شود به همین دلیل زئوس مادر و بچه را یکجا می بلعد بعد از ۹ ماه در پس سرش درد بسیاری احساس می کند . هفائستوس سر زئوس را می شکافد و آتنا را در می آورد. اما زئوس با بلعیدن متیس صاحب عقل کل هم می شود. او ازدواج دیگری هم داشته باتمیس که الهه نظم و قانون مادی بوده و از آن صاحب فرزندان می شود که خدای فصول ، عدالت ، نظم ، آرامش و غیره هستند از ازدواج او با دختر یکی از تیتانها (تیتانها پسر عموهای زئوس می باشند که همیشه با هم دشمنند) ۹ دختر که موزها هستند بوجود آمد . از ازدواج او با رینونه ، جاذبه های سه گانه بوجود آمد . رینونه الهه دریا بود و این جاذبه ها به خدمت آفرودیت در آمدند از ازدواج او با دمتریاسرس ، پرسفونه که در زیر زمین زندگی می کند بوجود آمد ولی ازدواج اصلی او با هرا است که الهه بسیار زیبایی و خواهر زئوس می باشد چون هر دو فرزندان کرنوس هستند.

هرا:

ملکه آسمان و رب النوع زمان است. مقتدر ترین الهه خدایان می باشد و سرنوشت زنان از آغاز تا پایان در دست اوست. به عنوان دوشیزه، زن، سرپرست زنان بیوه، سه نوع معبد برای وی ساختند و از آنجا که همسر خدای خدایان نیز است، الهه مادری و زناشویی نیز می باشد. او همواره به صورت زنی زیبا با قیافه جدی و سخت گیر تجسم می شود. او نمونه است از یک زن وفادار بر بالای پیشانی تاجی دارد، لباس بلندی نیز قامتش را پوشانده در یک دست عصایی

دارد که بالای آن یک فاخته است و در دست دیگر یک انار که در یونان سمبل زناشویی است. فرزندان هرا عبارتند از:

- ۱- هبه: الهه جوانی
- ۲- ایلی تی: الهه وضع حمل
- ۳- آرس یا مارس: خدای جنگ
- ۴- هفائیس توس: خدای صنعت
- ۵- تیفون: خدای تاریکی و طوفان

زندگی هرا با زئوس با اختلاف توأم است خاصه در دوران اولیه که زئوس خیانت می کند و هرا حسادت می ورزد. در کتاب ایلیاد بارها این نکته بیان شده که هرا زن حسودی بوده و به زیبایی خود می نازیده و رقیب بزرگش ونوس بوده که نسبت به او کینه توزی داشته است.

آپولون یا منئوس

یکی از سرشناس ترین و محبوب ترین خدایان یونان است. متخصصان اسطوره یونان معتقدند که آپولون وارداتی بوده. او در اصل خدای نور و روشنایی است و به آن خدای زرین مو می گفتند. حتی او را خدای کشاورزی نیز می دانستند. یکی دیگر از صفاتش کمانداری است و کمانداری او را از اشعه های خورشید دانسته اند. در واقع اشعه های خورشید را به کمان فرض کرده اند. از دیگر صفاتی که به آپولون نسبت داده اند، غیب گویی و پیش بینی حوادث است از جمله ی معابدی که به وی نسبت داده اند معبد دلف است، در این معبد برای کروزوس پادشاه لیدی پیش بینی کردند که از کوروش در جنگ شکست می خورد. آپولون خدای شبان ها نیز هست و نی زدن شبان ها را منسوب به وی می دانند او همچنین خدای موسیقی است. او به صورت جوانی فوق العاده زیبا با اندامی متناسب و نیرومند با پیشانی وسیع و تا حدودی با ظرافت تجسم می شود. آپولون از ازدواج زئوس با دختر آفتاب به وجود آمده خواهر او آرتمیس است. تولد آن ها حسادت هرا را بر می انگیزد. داستان به دنیا آمدن آن ها یکی از داستان های مهم ایلیاد است وقتی آن ها به دنیا آمدند به جای شیر، نکتار یعنی اکسیر خدایان را نوشیدند به همین دلیل بسیار قوی بنیه بودند. آپولون بچه چهار پنج روزه ای بود که با اژدهایی که هرا بر سر راهش قرار داده بود دست و پنجه نرم می کند که البته در این ماجرا خدای دریا به او کمک می کند به این ترتیب که پری جنگل او را به طرف لانه اژدها می برد و با تیری که خدای صنعت درست کرده بود به لانه ی اژدها می اندازد و او را می سوزاند. معبد دلف را به

همین دلیل می سازند و برای یادآوری این نبرد یونانیان هر ۹ سال یک بار جشن می گیرند و به سمبل این داستان کلبه ای را آتش می زنند. آپولون در مجمع خدایان از احترام زیادی برخوردار است و وقتی چنگ می زند نه تنها خدایان که تمام انسانها محسور می شوند.

آرس، مارس یا مریخ، خدای جنگ

پسر آشوب طلب زئوس که دائماً به دنبال جنگ و جدال و خونریزی است و با خدایان دعوا داشته حتی بین انسان ها نیز دائماً آشوب بپا می کرده. یونانیان که همه خدایان خود را دوست داشتند از این خدا زیاد خوششان نمی آمد به عبارت دیگر از او می ترسیدند. او اندامی نیرومند و متناسب دارد، جوانی است با موهای حلقه حلقه و گاهی با کلاه خود. اما زمانی اهمیتش زیاد می شود که به روم می رود و در آنجا تبدیل به مارس می شود و طرفداران زیادی پیدا می کند. اولین خدای مهم بعد از زئوس می شود و رموس و رمولوس که دو بچه گرگی هستند که محافظ شهر روم می باشند را فرزندان وی می دانند. مارس خدای وارداتی است. گاهی نیز او را ایرانی می دانند. همیشه زئوس با او مخالف بوده و همه خدایان با او بد بودند البته به عنوان خدای جنگ طبیعی است، که طرفدار زد و خورد باشد. وی از کشتار لذت می برده درست برعکس آتنا که جنگجو است اما طرفدار جنگ منطقی، جنگی که دلاوری و جوانمردی را به همراه داشته باشد. مانند همه خدایان داستان های زیادی دارد. خصوصاً ماجرای که با آفرودیت داشته، حسادت و خشم هفائستوس را بر می انگیزد.

آفرودیت یا ونوس

الهه عشق و زیبایی، گل سر سبد خدایان و جذاب ترین و شاعرانه ترین آن هاست. از قدیمی ترین کتب تا امروز بزرگ ترین منبع شعر و نویسندگی بوده و زیباترین معابد و کاهنان متعلق به اوست. در موزه ها زیباترین تابلو و مجسمه ها آفرودیت است. معنی آفرودیت یعنی زاینده از کف، ماجرای تولد او با افسانه های بسیاری توأم گشته. در منطق افسانه ها نمی گنجد که وی از زنی به دنیا آمده باشد زیرا هیچ زنی نمی تواند کسی را به این زیبایی به دنیا آورد. در نتیجه

او را زائیده ی موج های دریا می دانند. به این ترتیب که زئوس با موج های دریا می آمیزد و از دل صدفی از عمق دریای قبرس آفرودیت به دنیا می آید. در اصل او نمونه ای از الهه های آسیایی بوده است.

به طور کلی خدای باروی به شمار می رفت و دامنه نفوذش انسان، حیوان و گیاه را در بر می گرفت ولی بعدها فقط الهه عشق شد در واقع آفرودیت، همتای ایشتر است. محبوب ترین خدای آلمپ و فرمانروای بلا منازع دل هاست. داستان های عاطفی منسوب به او بسیار زیباست. او کمر بند سحرآمیزی دارد که وقتی آن را می بندد، کسی در مقابل او تاب و توان ندارد. حتی هرا که به او حسادت می ورزد زمانی که می خواهد زئوس را دوباره به طرف خود بکشد این کمر بند جادویی را از او قرض می گیرد. اما همسر او زشت ترین خدایان یونان است. دلیل این استخراج را گاهی این می دانند که زشتی همیشه در کنار زیبایی قار دارد. آفرودیت پری های کوچکی در اختیار داشت که مهم ترین آن ها جاذبه های سه گانه است. خدای کوچک و شیطانی است که همیشه در کنار آفرودیت و آماده به فرمان اوست به نام گوپیدون که هر کسی را که آفرودیت بخواهد خواهان کسی بکند، به او دستور می دهد که تیری به قلب او بیاندازد.

آتنا یا منیروا

خدای عقل و خرد و از خدایان بسیار قدیمی است، به خصوص در شهر آتن، زیرا او را حافظ شهر آتن می دانستند. تمام مجسمه های آتنا در موزه ی لوور از زیباترین مجسمه هاست. یونانی ها سنگ هایی را که از آسمان می افتاد را قاصدان آتنا می دانستند. او دو معبد در آکروپل دارد در حالی که خدایان دیگر یک معبد دارند. در تولد این نوزاد هرا هیچ نقشی نداشت به همین دلیل به خشم درآمد و تصمیم گرفت که او هم به تنهایی فرزندی به دنیا بیاورد، این نوزاد تینانون یا مظهر ویرانی است.

زئوس آتنا را از خدایان دیگر بیشتر دوست داشت. او الهه جنگجو بود اما جنگ های منطقی و دلاورانه. آتنا از هرکول که یک نیمه خداست و گرفتار هرا شده حمایت می کند. او الهه ای است بسیار زیبا ولی در طول زندگی به کسی علاقمند نمی شود و خدایی است پاکدامن.

برای حمایت از شهر آتن بین او و پوزئیدون اختلافی پیش می آید و برای این که حرفش را ثابت کند ضربتی به صخره آکروپل می زند و آب از آنجا بیرون می زند ولی آتنا به بالای صخره می رود و در آنجا درخت زیتونی به وجود می آورد که درخت صلح است، که بعدها به صورت معبدی می شود. به این خدا فنون بسیاری را نسبت داده اند. از جمله هنر رام کردن اسب، ساختن ارابه، کشتی سازی، کوزه گری و به خصوص هنرهای ظریف زنانه مثل پارچه بافی و حاشیه دوزی.